

مثال کلیدی قرآن از نگاه تفسیر المیزان

مریم صالحی منش^۱

تاریخ دریافت: ۹۳/۱۰/۲۸

تاریخ تأیید: ۹۴/۰۳/۱۵

دانش آموخته کارشناسی ارشد معارف قرآن دانشگاه مفید

چکیده

امثال قرآن کریم دارای معارفی عمیق در زمینه‌های گوناگون اعتقادی و معرفتی است. تفسیر قرآن به قرآن می‌تواند راه را برای رسیدن به ریشه‌های معرفتی آیات بگشاید. این روش در سراسر تفسیر المیزان مورد توجه است.

در این مقاله با کمک تفسیر قرآن به قرآن به بررسی مثالی از قرآن کریم می‌پردازیم که از نظر مرحوم علامه طباطبایی^۱ از آیات کلیدی قرآن است و می‌تواند از ریشه‌های معرفتی دیگر آیات از امثال و غیر امثال باشد و راه را برای رسیدن به باطن دیگر آیات باز کند.

واژگان کلیدی: آیات الامثال؛ آیات کلیدی (غیر آیات)؛ تفسیر قرآن به قرآن؛ تفسیر المیزان.

مقدمه

برخی از آیات قرآن کریم از "غیر آیات" به شمار می‌رود. بیشتر این آیات محتوای توحیدی دارد و راه را برای رسیدن به بطن آیات دیگر باز می‌کند. مثال‌های قرآن کریم دارای معارف بسیاری در زمینه توحید، اعتقادات و اخلاق است. در این نوشتار سعی می‌شود که دریابیم آیه‌ای را که علامه طباطبایی^۱ در میان مثال‌های قرآن کریم از غیر آیات برشمرده است، آیه ۱۷ سوره رعد، آیا می‌تواند باطن دیگر آیات را برای ما بگشاید-؟ آیه چگونه گنجایش کلیدی بودن و تغذیه دیگر آیات را دارد؟ آیه چه معارفی را بیان می‌کند و با کدام یک از دیگر آیات کلیدی یا غیر کلیدی و معارف قرآن کریم مرتبط است؟

گفتار اول: مفهوم شناسی

تفسیر المیزان

تفسیر المیزان از تفاسیر قرن چهاردهم، در طول ۲۳ سال به قلم علامه سیدمحمد حسین طباطبایی^۱ به شیوه قرآن به قرآن و شامل همه اجزاء قرآن کریم است. سبک این تفسیر، قرآن به قرآن، تحلیلی، عقلی و کلامی است.

1. Email: msalehimanesh@yahoo.com

روش تفسیری قرآن به قرآن سبب درخشندگی تفسیر المیزان در بین دیگر تفاسیر شده است. روشی که هرچند مورد نظر برخی از مفسران گذشته نیز بوده است، اما از نظر کمی و کیفی کمتر موفق شده‌اند در تفاسیر خود از آن بهره‌برند. (رجبی، ۱۳۸۵: ۲۰۸) سبب دیگر درخشندگی تفسیر المیزان استحکام، اتقان مباحث و استدلال‌های آن است. مؤلف تفسیر المیزان، علاوه بر علوم رایج مربوط به تفسیر، در مباحث عقلی نیز مهارت داشته است، نظم منطقی و استدلال‌های دقیق و محکم در مباحث کلامی، تفسیری و غیر آن از ویژگی‌های تفسیر المیزان است.

آیات الامثال

واژه مثل از مصدر «مثول» در لغت به معنای شبیه و مانند است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۷۵۸) و استعمال آن در دیگر معانی به صورت کنایی و استعاری است و در اصطلاح ترسیم عینی یک واقعیت خارجی یا ذهنی با کلماتی گویا و کوتاه است. که اغلب در قالب تشبیه، استعاره و کنایه می‌باشد. (علی الصغیر، ۱۴۱۲: ۷۵) مثل در قرآن کریم برای آوردن نمونه و مثال، تشبیه، بیان داستانی پندآموز و مقایسه حقیقتی با حقیقت دیگر آمده است. اصلی‌ترین فایده و هدف امثال آن است که مسائل معقول را به صورت محسوس و ساده بیان می‌کند. انسان همواره با امور محسوس سروکار دارد و مثل می‌تواند مسائل بلند عقلی و عرفانی را در قالب مثال به صورت ساده، گویا و ملموس بیان کند و نکات مبهم و تاریک مسائل را واضح و روشن سازد. (الجوزیه، ۱۹۸۱: ۲۲) مثال غالباً همه کس فهم است و برای همه افراد با همه سلیقه‌ها و همه رده‌های فکری قابل فهم است. زیبایی مثل سبب گشایش خاطر شده و حس زیبایی دوستی و ذوق ادبی شنونده را آرامش می‌دهد. کلام را زینت می‌دهد و پند و اندرز را دل نشین و دوست داشتنی می‌کند. (سید قطب، ۱۳۵۹: ۶۰) از ویژگی‌های مثل‌های قرآن می‌توان به گسترده بودن موضوعات امثال، قابل فهم بودن، برخورداری از پدیده‌های طبیعی، خرافی نبودن مثال‌های قرآن در مقایسه با مثال‌های عرب و اناجیل، ارتباط و هماهنگی اغلب مثال‌ها با محیط و تنوع اسلوب اشاره کرد. (قاسمی، ۱۳۸۲: ۹۷)

مثل‌های قرآن از نظر لفظ و معنا همانند مثل‌های اصطلاحی در ادبیات عرب و دیگر زبان‌ها نیست. بلکه از نوعی دیگر است که قرآن آن را مثل خوانده است. امثال قرآن در نحوه پرداخت و ارائه موضوعات، محدود به یک روش مشخص و معین نمی‌گردد. اگر چه غالباً با وجود لفظ مثل در آیه به صورت مفرد یا جمع نمایان می‌شود، اما امثالی نیز وجود دارد که لفظ مثل در آیه نیامده است و گاه به دلیل وجود حرف عطف نیازی به ماده مثل نیست. گاه از سیاق عبارت و مفهوم آیه و گاه از تضافر روایات معتبر، مثل بودن آیه‌ای مشخص می‌شود. (علی الصغیر، پیشین: ۶۸)

روش تفسیری قرآن به قرآن

یکی از روش‌های تفسیر قرآن کریم، روش تفسیری قرآن به قرآن است. در این روش برای فهم و تفسیر آیات، از خود آیات قرآن کمک گرفته می‌شود. این روش ائمه اطهار علیهم‌السلام در تفسیر قرآن است. در این روش، معارف قرآن کریم چون درختی است که برخی از آیات آن نقش ریشه درخت را دارد و سبب تغذیه ظواهر قرآن و مبانی آیات شاخه‌ای می‌شود. سراسر قرآن کریم دره‌های باز معارف الهی است که هیچ جای آن ناگشوده نخواهد ماند. این آیات ریشه‌ای، آیات زیربنایی، کلیدی، غرر آیات و یا در آیات نامیده می‌شوند. در تفسیر قرآن به قرآن آیات موافق یک‌دیگرند. نه تنها با هم اختلاف ندارند، بلکه سراسر قرآن کریم متشابه و مثانی هم‌دیگر است. هر آیه‌ای از قرآن به دیگر آیات گرایش و پیوند دارد. نمی‌توان بدون گرایش به مفاهیم آیات دیگر، یک آیه را به تنهایی و بدون در نظر گرفتن دیگر آیات تفسیر کرد. یعنی باید همواره توجه داشت که همه شاخه‌های فرعی به ریشه‌های اصیل گرایش دارند و شجره طوبای قرآن از آیات کلیدی و معارف توحیدی تغذیه می‌شود. (موسوی همدانی، ۱۳۷۴: ۱۹-۳۰)

متأسفانه این روش تفسیری به فراموشی سپرده شد و بسیاری از معارف قرآن در طول قرن‌ها ناشناخته ماند. به طوری که توجه به غرر آیات در تفاسیر پیشینیان به ندرت دیده می‌شود. علامه طباطبایی رحمته‌الله با پیروی از شیوه خاص مفسران معصوم علیهم‌السلام، توانست آیات کلیدی قرآن را شناسایی کرده و به معارف عمیقی از آیات دست یابد.

بیشتر آیاتی را که مرحوم علامه طباطبایی رحمته‌الله از آیات غرر برشمرده است. آیات توحیدی قرآن است، که بیان‌گر صفات جمال و جلال آن ذات مقدس می‌باشد و وحدت ذات و وحدت مبدأ خلق و وحدت ربّ و مدبّر و نیز وحدت معبود را تبیین می‌نماید، که از معارف کلیدی قرآن کریم محسوب می‌شوند.

علامه طباطبایی رحمته‌الله همه قرآن کریم و از جمله آیات الامثال را به همین روش تفسیر نموده است. به نظر ایشان برخی از آیات الامثال نیز می‌توانند از آیات کلیدی و غرر آیات باشند که به کمک آن‌ها می‌توان به بواطن قرآن دست یافت. در این مقاله بر مبنای علامه طباطبایی رحمته‌الله به بیان یکی از آیات الامثال کلیدی و بهره‌گیری از دیگر آیات در تفسیر آن خواهیم پرداخت. گفتار دوم: مثال کلیدی با توجه به نظر تفسیر المیزان در آیات کلیدی و غیر کلیدی قرآن کریم، به توضیح دلیل علامه طباطبایی رحمته‌الله بر کلیدی بودن آیه ۱۷ سوره رعد که از برجسته‌ترین مثال‌های قرآن کریم است، می‌پردازیم.

آیه مثال حق و باطل

﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا فَاخْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حُلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ﴾؛ خداوند از آسمان آبی فرستاد و از هر درّه و رودخانه‌ای به اندازه آن‌ها، سیلابی جاری شد. سپس سیل بر روی خودکفی حمل کرد و از آن‌چه (در کوره‌ها) برای به دست آوردن زینت آلات یا وسایل زندگی، آتش روی آن روشن می‌کنند، کف‌هایی ماند آن به وجود می‌آید. خداوند حق و باطل را چنین مثل می‌زند! اما کف‌ها به بیرون پرتاب می‌شوند، ولی آن‌چه به مردم سود می‌رساند [آب یا فلز خالص] در زمین می‌ماند خداوند این چنین مثال می‌زند! (رعد/۱۷) .

مفسران در تفسیر این آیه دو دسته اند: برخی آیه را در معنای عام حق و باطل به کار می‌برند. برخی دیگر آیه را بر یکی از مصادیق حق و باطل منطبق می‌سازند و آیه را به این وسعت، معنا و تفسیر نمی‌کنند. به عقیده بسیاری از مفسرین، منظور از حق درآیه نزول قرآن است که بهره‌گیری مردم از آن به اندازه ظرفیت و یقین آنهاست و منظور از باطل کلام مخالفان و منکران قرآن است (فخرالدین رازی، ۱۴۲۰: ۳۱/۱۹ و فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۶۵/۳ و ابن عاشور، بی تا: ۱۶۶/۱۲). بر این اساس آیه داری سه تشبیه است «نزول آیات قرآن» از آسمان وحی تشبیه به نزول قطرات حیات بخش باران شده است. «دل‌های انسان‌ها تشبیه به زمین‌ها و دره‌ها که هرکدام به اندازه وسعت وجودشان بهره می‌گیرند و سوسه‌های شیطانی» به کف‌های آلوده روی آب تشبیه شده است، که این کف‌ها از آب پیدا نشده اند. بلکه از آلودگی محل ریزش آب پیدامی‌شود و به همین جهت سوسه‌های نفس و شیطان از تعلیمات الهی نیست، بلکه از آلودگی قلب انسان است. سرانجام این سوسه‌ها، از دل مؤمنان برطرف می‌گردد و آب زلال وحی که موجب هدایت و حیات انسان‌هاست، باقی می‌ماند! (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ ش: ۱۰/۱۶۸) در تفسیرهای دیگر هم که مصداق‌هایی دیگر از حق و باطل بیان شده است، همین تشبیه به تناسب برقرار است. مثلاً برخی آیه را تمثیلی برای علم و جهل دانسته اند. آن‌گاه آب علم است که راه خود را به دل باز می‌کند و گمراهی و جهل همان کف و خاشاکی است که بر روی آب می‌آید. (غزالی، ۱۳۶۰: ۷۷) برخی آیه را مثلی برای تشخیص مومن و مشرک دانسته اند. (طبرسی، ۱۳۷۲ ش: ۴۴۲/۶ و بروجردی، ۱۳۶۶ ش: ۴۰۲/۳) برخی گفته‌اند مراد از کلمه حق در این آیه، وجود مقدس امیر المؤمنین (علیه السلام) است. (بروجردی، همان)

باطل به معنای واقعیت نداشتن و یا وجود خارجی نداشتن است؛ در مقابل حق که به معنای چیزی است که با خارج مطابقت دارد. این دو صفت در اصل برای اعتقادات کاربرد دارد؛ اما در مورد افعال و گفتار و موجودات هم به کار می‌رود. (راغب اصفهانی، همان: ۲۴۶ و طباطبایی، ۱۴۱۷: ۳۳۵/۱۱)

علامه طباطبایی رحمته الله علیه آیه را مثال برای طبیعت حق و باطل، آغاز پیدایش، چگونگی پیدایش و آثار خاص حق و باطل می‌داند و آیه را در وسیع‌ترین معنا با همه خصوصیات حق و باطل - که در قرآن کریم آمده است - تفسیر می‌کند. بر همین اساس آیه را شامل یک مثل می‌داند که چند مثل را در خویش جاداده است. (طباطبایی، پیشین، ۳۳۵) به همین دلیل است که علامه این آیه را یکی از آیات برجسته قرآنی می‌داند که قابلیت سنجیدن دیگر آیات قرآن را در مورد حق و باطل دارد.

دلیل دیگر علامه جمله «كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ» است. مفسرین قائلند در این جمله حذف و تقدیر بکار رفته است و تقدیر آن «كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ مَثَلِ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ»، و یا «مَثَلِ الْحَقِّ وَ مَثَلِ الْبَاطِلِ» است. اما به نظر علامه دلیلی برای آن ندارند. معنای «كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ» این است که خدا این چنین حق و باطل را اثبات و مشخص می‌کند، همان‌طور که کف را از سیل و از طلا و نقره و مس جدا می‌سازد.

در این صورت نیازی به اضافه کردن کلمه مثل نیست. (همان) همچنین «كَذَلِكَ» می‌تواند اشاره باشد به خود آمدن باران و به راه افتادن سیل و ذوب کردن فلزات و کف آن دو، یعنی اشاره به خود این حوادث خارجی باشد، نه به گفتن آن‌ها. در نتیجه دلالت کند بر این‌که، این‌گونه وقایع و حوادثی که در عالم شهادت رخ می‌دهد، مثل‌هایی است که صاحبان خرد و بصیرت را به حقایق عالم غیب رهنمون می‌کند. همان‌طور که خود موجودات این عالم، آیاتی هستند که به آن‌چه در عالم غیب است، دلالت می‌کند؛ ذکرش مکرر در قرآن کریم آمده. (همان) بر همین اساس این آیه می‌تواند ملاکی کلی و اصلی در سنجش حق و باطل باشد.

غزالی هم به ملاک بودن آیه اشاره دارد. وی آیه را گوهری از گوهرهای علم می‌داند که می‌توان با آگاهی از آن نور معرفت را دریافت. (غزالی، پیشین: ۷۷) چون به تصریح وی اگر چه آب مثلی برای علم است اما در پایان آیه ملاکی کلی آمده است و معلوم می‌کند که آیه مثالی برای حق و باطل است؛ یعنی آیه می‌خواهد به معنایی پوشیده اشاره کند. خواننده برای رسیدن به مفهوم آیه باید بداند که هرچه در عالم حس است، مثالی برای عالم ملکوت است. چرا که حس نردبان عالم معنا و عالم روحانی است. غزالی ملاک بودن آیه را در علوم و معارف حق و

باطل پذیرفته و به سنجش دیگر آیات با این آیه توجه داشته است، که اندیشه این متفکر را در برجسته بودن آیه ۱۷ سوره رعد نشان می‌دهد. (همان، ۴۳)

برخی دیگر از مفسرین اگر چه بر مثال بودن عالم حس برای ملکوت تأکید دارند و این مطلب را در ذیل آیه ۱۷ رعد متذکر شده‌اند، اما "کذلک" را در صدد بیان ملاک نمی‌دانند و همچنان حق و باطل را بر یکی از مصادیقشان حمل می‌کنند. (فیض کاشانی، پیشین: ۳۳/۱). آلوسی معتقد است: ﴿كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ﴾ تأکید برجسته ادبی و هماهنگی ممثل و ممثل به است. همچنین بیان عظمت و جایگاه این مثل در ارشاد مردمان است. (آلوسی، ۱۴۱۵: ۱۲۵/۷) ابن عاشور قائل است که این جمله، بیشتر برجسته بشارت و انذار - نابودی باطل و جاودانگی حق - در آیه تأکید دارد و الگو بودن آیه را در بدیع بودن و جلوه‌های هنری این مثل قرآنی می‌داند. (ابن عاشور، همان، ۱۶۶) همه آیات قرآن کریم دارای بطون معنایی می‌باشند و همه پدیده‌های هستی آیتی برای دست یابی به عالم غیب است پس این نکته نمی‌تواند دلیلی بر کلیدی بودن آیه مثل باشد.

به نظر علامه طباطبایی رحمته‌الله‌علیه به خاطر معنایی که از جمله ﴿كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ﴾ دریافت می‌شود و گستره معنایی که در لفظ حق و باطل و مصادیق آن وجود دارد؛ آیه ۱۷ سوره رعد از آیات کلیدی قرآن است، که دارای حقایق روشنی درباره حق و باطل است و سنت خدای متعال را در خصوص حق و باطل بیان می‌کند. (طباطبایی، همان، ۳۳۷) ایشان این مثل را نمونه‌ای می‌دانند که می‌توان دیگر مثال‌های قرآن کریم را با آن سنجید. (همان، ۱۱۱) این بدان معناست که این آیه همچنان که دارای حقایق مستقلی در زمینه حق و باطل و بیان سنت الهی در باره حق و باطل است. علاوه بر آن می‌توان دیگر امثال را نیز با آن مقایسه کرد و دانست که تا چه حد در بیان معارف حق و رسوایی باطل برآمده است و چه بعدی از حقیقت یا باطل را بیان کرده است.

علامه با اصل قرار دادن این آیه و سنجش دیگر آیات با آن، چند مطلب از اصول و کلیات معارف الهی را استخراج فرموده و تفصیلی از احکام آفرینش را از آن نتیجه گرفته است. ایشان معتقد است، اگر تمامی آیات قرآن کریم را که مساله حق و باطل به نوعی در آن مطرح شده است، در کنار آیه مثال حق و باطل قرار دهیم و به دقت و تدبر در آن بپردازیم، به حقایق قابل توجهی دست می‌یابیم. (همان، ۳۳۸). علامه طباطبایی رحمته‌الله‌علیه حقایق را از این آیه استخراج کرده است که به آن خواهیم پرداخت.

اکنون به آیتی می‌پردازیم که علامه طباطبایی رحمته‌الله‌علیه با استفاده از آن آیات به استخراج معارف

آیه ۱۷ سوره رعد می‌پردازد.

۱. تعیین ظرف موجودات

گستره نگاه به حق و باطل در معنا و کاربرد، ژرفای فکر و تسلط علامه بر معارف قرآن کریم همراه با باور درهم‌تنیدگی آیات قرآن کریم سبب شده علامه را به این مطلب برساند که وجود موجودات جزئی از حق است که از جانب خدای متعال بدون هیچ محدودیتی آمده است؛ به اندازه ظرفیت هر موجودی در این دنیا شکلی به خود می‌گیرد. بر اثر زندگی دنیوی قدری با باطل آمیخته می‌شود؛ باز از باطل پاک شده به سوی حق بازمی‌گردد.

با توجه به آیه «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ» هیچ چیز در عالم نیست جز آن که منبع و خزینه آن نزد ما خواهد بود، ولی از آن برعالم خلق جز به قدر معینی نمی‌فرستیم.» (حجر / ۲۱) و آیه «وَأَنْزَلْ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ» و برای شما هشت قسم از چهارپایان ایجاد کرد.» (زمر / ۶) و دیگر آیاتی که بر تعیین محدوده «قدر» دلالت دارد، می‌توان به یک اصل اساسی رسید. وجودی که از سوی خدای تعالی به موجودات افاضه می‌شود، مانند بارانی است که از آسمان به زمین نازل می‌شود، رحمتی است که از سوی خدا به موجودات در محدوده و ظرفی معین و بلکه سعه وجودی آن‌ها افاضه می‌گردد. در اصل، از هر شکل، محدودیت و اندازه خالی می‌باشد، و از ناحیه خود موجودات است که محدود به حدود و دارای اندازه می‌شود. مانند آب باران که اگر دارای قدر معین و شکلی معین می‌شود، به خاطر آب‌گیرهای مختلف است که هر کدام قالب یک اندازه معین و شکلی معین است. موجودات جهان هر کدام به مقدار ظرفیت و قابلیت و استعداد خود، وجود را که عطیه‌ای الهی است، می‌گیرند. این امور که «مقدرات» و یا «اقدار» نامیده می‌شوند، خارج از افاضه آسمانی و تقدیرکننده‌اند، ولی در عین حال خارج از ملک خدا نیستند و بدون اذن او صورت نمی‌گیرند. پس اصل وجود از ناحیه خداست. ولی اندازه وجودی هر موجودی که سبب ضعف‌ها و کاستی‌های آن موجود می‌شود، بستگی به ظرفیت و قابلیت هر موجودی دارد. بسیاری از تفسیرها به این نکته اشاره کرده‌اند، که هر کسی بسته به ظرفیت خود می‌تواند از حق (نازله آسمانی) بهره‌مند شود. اما هیچ یک متذکر نشده اند که این حق می‌تواند وجود موجودات باشد، که از وجود حضرت حق باری تعالی بدون هیچ محدودیتی صادر شده است. این خود موجودات هستند که خود را محدود می‌کنند. علاوه بر این به نظر علامه حق و باطل افعال را هم در برمی‌گیرد. درحالی که همه مفسران حق و باطل را شامل معارف و عقاید می‌دانند. از جمله غزالی با این که به شاخص بودن آیه اعتراف دارد، اما اشیاء و افعال را از مصادیق آن بر نمی‌شمارد. وی ملاک بودن آیه را در دستیابی به معارف می‌داند و استفاده از این آیه را برای

رسیدن به معارف دیگر آیات لازم می‌داند و با آن که یک فیلسوف است، باز هم چنین تفسیر عام و گسترده‌ای از حق و باطل ندارد. (غزالی، پیشین: ۷۷).

علامه با انضمام آیاتی چون «إِنَّهُ يُرْجِعُ الْأُمُورَ كُلَّهَا»؛ بازگشت امور همه‌اش بسوی اوست. (هود/۱۲۳) و نیز آیه «بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا»؛ بلکه برای خداست همه امور. (رعد/۳۱) به آیات مورد بحث، اصل دیگری استفاده می‌کند که هم دقیق‌تر است و هم دارای مصادیق بیشتر است و آن نسبت نداشتن باطل به خدای تبارک و تعالی است. (طباطبایی، همان، ۳۳۸)

۲. نسبت نداشتن باطل به خدا

هیچ یک از تفسیرها اشاره نکرده‌اند که چرا حق جاودان است و باطل نابود است. مفسران به خبر قرآن در این باره اکتفا کرده‌اند. گاه جنبه تبشیر و تنذیر را ذکر کرده‌اند. (ابن عاشور، همان، ۱۶۹) یا این که گفته‌اند باطل برای همیشه نمی‌تواند حق را بپوشاند و زود نابود می‌شود؛ زیرا بر ضد طبیعت است و اسباب بقاء را ندارد تا استمرار یابد. (مدرسی، ۱۴۱۹: ۳۲۱/۵) تفسیر نمونه اساس را سود رسانی هر موجودی می‌داند و به همین ترتیب انسان‌ها، گروه‌ها، مکتب‌ها، و برنامه‌ها به همان اندازه که مفید و سودمندند، حق بقاء و حیات می‌یابند، و اگر انسان یا مکتب باطلی مدتی سر پا می‌ماند به خاطر آن مقدار از حقی است که به آن آمیخته شده است که به همان نسبت، حق حیات پیدا کرده است! (مکارم شیرازی، همان ۱۷۰) اما علامه با تمسک به دیگر آیات به دلیل این حقیقت راه می‌یابد و یکسره به سراغ علل رفتن است. با این توضیح که همه موجودات به اذن خدای متعال، هستی می‌یابند. اما وجود همه آن‌ها دو بخش دارد؛ حق و باطل. از آیه ۱۷ سوره رعد و دیگر آیات به دست می‌آید که باطل‌ها هیچ نسبتی با خدای متعال ندارند «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا»؛ آسمان‌ها و زمین و آن چه در آن دو است باطل نیافریدیم. (ص / ۲۷) و همه آن چه حق است از ذات مقدس الهی سرچشمه گرفته است «الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ» (آل عمران / ۶۰)

خشی از وجود موجود که حق است، ثابت و غیر زائل است که از سوی خدا به او داده شده است و پس از نابودی بخش باطلی که در آن است به سوی خدا بازگشت می‌کند. آیات دیگری از قرآن هم این نکته را تأیید می‌کند مثل آیه: «مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى» آسمان‌ها و زمین و آن چه در آن دو است جز بحق و تا اجلی معین نیافریده‌ایم. (احقاف/۳) «وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ». خداوند حق را بوسیله کلماتش تثبیت می‌کند. (یونس / ۸۲)

﴿إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾ به درستی که باطل از بین رفتنی است. (اسری / ۸۱)

﴿بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ﴾ بلکه حق را به جان باطل می اندازیم تا آن را از بین ببرد. پس ناگهان می بینید که باطل از بین رفتنی است. «(انبیاء / ۱۸) همچنین با قرار دادن آیه «مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ، وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ» در کنار آیه ۱۷ رعد به این نتیجه می رسیم که بدی ها، عدم ها و باطل هایی هستند که مستند به خدای متعال نمی باشند. زیرا فقط هستی مستند به خدای فاطر و مفیض وجود است، نه نیستی ها. بر همین اساس، حسنات که به حکم این دو آیه مستند به خدای متعال هستند، امور وجودی اند. از همین رو است که رفتار و گفتار نیکو، منشا هر جمال و موجب هر خیر و سعادت، مانند ثبات و بقا و برکت و سود است. برعکس رفتار و گفتار بد، منشاء هر زشتی و موجب هر بدبختی است. «وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمُكِّنُ فِي الْأَرْضِ﴾ (طباطبایی، همان: ۱۸۷/۲). این همان نکته ای است که در تفسیر نمونه به شکلی دیگر به آن اشاره شده بود.

به همین دلیل خوبی ها و حق ها ماندگارند و باطل ها همه ناپایدار و گذرا هستند. اگرچه باطل خود را در لباس حق جازده باشد یا خود را به زیور حق آراسته باشد. زیرا این سنت الهی است و اصلی است که نباید آن را فراموش کرد.

به همین دلیل علامه طباطبایی رحمته الله بطالان تلاش ساحران در مقابله با حضرت موسی را شامل این سنت الهی می داند. از آن جا که کار سحر، حق جلوه دادن امور ناحق و غیر واقعی، در حس و دید مردم است و این کار به خودی خود کاری باطل است و سنت الهی بر آن است که حق را مستقر کرده؛ آن را در عالم تکوین برپا کند و باطل را نابود سازد. پس سحر و هر باطل دیگر، از آن جا که از جریان نظام عالم خارج است، بنا بر سنت الهی دوامی نخواهد داشت و به زودی نابود خواهد شد. «فَأَمَّا الزُّبْدُ فَيَنْهَبُ جُفَاءً» (همان، ۱۱۱/۱۰) این چنین است که ملاک های اساسی از آیه، در تشخیص حق و باطل به دست می آید و ادعایی را که علامه طباطبایی در کلیدی بودن آیه و شاخص بودن در سنجش آیات حق و باطل داشت، به اثبات می رساند.

۳. همراه بودن حق

از آیه مورد بحث به دست می آید که هیچ امر حقی معارض و مزاحم حق دیگر نیست، بلکه هر حقی، حق های دیگر را در راه رسیدن به کمالشان کمک می نماید و آن ها را به سوی سعادتشان روانه می کند. زیرا آیه، بقاء و مکث را از آن حق دانسته که مردم را سود می بخشد.

مانند دوکفه ترازو که درعین ناسازگاری با هم در سنجش وزن کالا فرمان‌برصاحب خویشند. برخلاف باطل که معارض هدف حق است، و همه سعی‌اش آن است که کوشش حق را بی‌ثمر سازد و بدون هیچ اصلاحی، افساد کند و بدون هیچ نفعی ضرر برساند.

با توجه به آن‌چه گفته شد، اگر آیه کریمه ﴿وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِّنْهُ﴾ (جاثیه/ ۱۳) درکنار آیه مورد نظر قرار بگیرد، معلوم می‌شود که تمامی موجودات که پایه وجودی آن‌ها بر اساس حق است، کارهایی را انجام می‌دهند که مقتضای طبع آن‌هاست. ولی در عین حال راهی را می‌پیمایند، که پایان آن رسیدن به غرض پروردگار است. (طباطبایی، همان، ۳۳۸/۱۱) ممکن است در ظاهر تضادهایی بین انسان و موجودات دیگر دیده شود. اما چون در راستای کمال آن موجود و در راه بازگشت به سوی حق تعالی است، نوعی مبارزه با باطل است و تعارضی با سعادت انسان و موجودات دیگر ندارد.

این معارفی بود که علامه طباطبایی رحمته‌الله در تفسیر آیه به آن پرداخته است و از آیه مثال به دست آورده است. ایشان برخی از آیات قرآن کریم را با استفاده از آیه ۱۷ سوره رعد، که از غرر آیات الامثال می‌باشد، تفسیر کرده است. در ادامه به نقش این مثل قرآنی در تفسیر دیگر آیات پرداخته می‌شود.

درک معنای صراط مستقیم با توجه به آیه ۱۷ سوره رعد

علامه طباطبایی رحمته‌الله در معنای صراط مستقیم و فرق آن با «سبیل» می‌گوید: سبیل الهی - راههایی که به سوی خدا ختم می‌شود - متعدد است و با اختلاف حال رهروان راه عبادت مختلف می‌شود. اما صراط مستقیم فقط یکی است. بین سبیل کاستی‌ها و تفاوت‌هایی وجود دارد، یعنی سبیل حق، گاه با مقداری باطل جمع می‌شود. اما در صراط مستقیم اندک ناحقی وجود ندارد. شاید بتوان گفت صراط مستقیم همه آن سبیل‌هاست، یا راه‌های فرعی است که به یکدیگر متصل شده و به صورت شاهراه درمی‌آید. با استفاده از مثال حق و باطل که در آیه مورد بحث آمده است، می‌توان اختلاف سبیل و راههایی را که به سوی خدای یگانه پایان می‌یابد، دریافت و به این نتیجه رسید که همه آن سبیل‌ها از صراط مستقیم و مصداق آنند. زیرا در این مثل ظرفیت دل‌ها و فهم‌ها در دریافت معارف و کمالات الهی مختلف است؛ در عین این‌که آن معارف همه و همه مانند باران از یک رزق آسمانی سرچشمه می‌گیرد. در آن مثل قرآنی آبی از آسمان فرو می‌آید که به شتکل‌های مختلف و ظرفیت‌های متفاوت درمی‌آید و معارف نیز عنایتی آسمانی است که در هر دلی به شکلی و اندازه‌ای خاص در می‌آید. (همان، ۳۳۸/۱)

بازگشت هر فرعی به اصل خود با توجه به آیه ۱۷ سوره رعد

آیه ۱۷ سوره رعد هم معنای این آیه است. ﴿لِيَمَيِّزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلَى بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعاً فَيَجْعَلَهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾؛ (کفر و هزینه‌های آن‌ها سبب شده) تا خداوند، پلید را از پاک جدا سازد (در دنیا کافر را از مؤمن و حرام را از حلال) و (در آخرت) پلیدها را روی یکدیگر نهد پس همه را متراکم و انباشته سازد آن‌گاه در جهنم قرار دهد. (آری) آن‌ها همان زیان کارانند.» (انفال ۳۷). این آیه سنتی از سنن الهی را بیان می‌کند.

خوب و بد از هم جدا می‌شوند و آنگاه کافران پشت به پشت هم، همه توان و تلاش خود را برای نابودی حق به کار می‌برند؛ وقتی انبوهی از شر جمع شد، آنگاه خدا همه آنان را در جهنم قرار می‌دهد و نابود می‌کند. همان‌طور که سرانجام همه خوبان بهشت است. این همان است که فرمود: ﴿فَأَمَّا الزُّبْدُ فَيَنْذَهُبُ جُفَاءً﴾ این آیه به یک قانون کلی الهی اشاره می‌کند، که به طور کلی فرع هر چیزی به اصل خودش باز می‌گردد. (طباطبایی، همان، ج ۹: ۵۷) بدی‌ها باطل‌اند و سرانجامی جز آتش ندارند و خوبی‌ها حق‌اند و بهشت از آن خوبان است.

هر کسی که دورماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش علامه از این آیه یک سنت الهی استخراج کرده است. "هر فرعی به اصل خود باز می‌گردد" تا آن‌که خوب و بد به طور کامل از هم جدا شده و آنگاه رویاروی هم قرار می‌گیرند.

تفسیر نور در ذیل آیه ۳۷ انفال به این سنت اشاره داشته و دقیقاً به جنگ حق و باطل و نتایج آن پرداخته است و آن را از سنت‌های الهی می‌داند. (قرآنی، ۱۳۸۳ش، ج ۴: ۳۲۱ و مکارم شیرازی، پیشین، ج ۷: ۱۶۳)

بر اساس آنچه گفته شد، دانسته می‌شود معارفی که در آیه ۱۷ سوره رعد آمده است، از سنن الهی و از قواعد کلی نظام هستی است. بنابراین چنین نیست که امثال قرآن، همیشه برای بیان معارف فرعی و جزئی نازل شده باشد. بلکه می‌تواند برای بیان قواعد کلی نظام هستی و معارف کلیدی و اصلی به کار برده شود و این قالب زبانی، گنجایش و ظرفیت چنین مسائلی را دارد.

نتیجه‌گیری

روش تفسیر قرآن به قرآن با توجه به غرر آیات، روش ائمه اطهار علیهم‌السلام در تفسیر قرآن کریم است. علامه طباطبایی رحمته‌الله قرآن را به دو دسته آیات کلیدی و غیر کلیدی دسته بندی کرده است و بر اساس آن، معارف اساسی و فرعی را به دست آورده است. ایشان این

روش را در آیات الامثال نیز دنبال کرده است و آیه ۱۷ سوره رعد را از آیات الامثال کلیدی برشمرده است که در تفسیر دیگر آیات باید به آن رجوع کرد. علامه طباطبایی رحمته الله علیه با دقت و تسلطی که بر آیات قرآن دارد، نشان می‌دهد که امثال قرآن اگرچه با کلامی ساده و قابل فهم نازل شده است، اما دارای آیات کلیدی است که می‌تواند معارف پر شاخ و برگ قرآن کریم را تغذیه کند و ما می‌توانیم با این آیات به بواطن قرآن کریم دست یابیم.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، دارالکتب العلمیه - بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
۳. ابن عاشور، محمد بن طاهر، التحریر و التنویر، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
۴. بحرانی، سیدهاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، بنیاد بعثت - تهران، چ اول، ۱۴۱۶ق.
۵. بروجردی، سید محمد ابراهیم، تفسیر جامع، انتشارات صدر - تهران، چ ششم، ۱۳۶۶ش.
۶. الجوزیه، ابن قیم، الامثال فی القرآن الکریم، دارالمعرفه، بیروت، ۱۹۸۱م.
۷. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، دارالعلم، الدارالشامیه، دمشق، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
۸. رجیبی، محمود، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم، ۱۳۸۳ش.
۹. زمخشری، محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، دار الکتب العربی - بیروت، چاپ سوم، ۱۴۰۷ق.
۱۰. سید قطب، محمد، تصویررفتی؛ نمایش هنری در قرآن، مترجم: محمد علی عابدی، تهران، نشر انقلاب، ۱۳۵۹ش.
۱۱. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ق.
۱۲. طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر جوامع الجامع، انتشارات دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه قم، تهران، چ اول، ۱۳۷۷ش.
۱۳. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، انتشارات ناصر خسرو، تهران، چ سوم، ۱۳۷۲ش.
۱۴. علی الصغیر، محمد حسین علی، الصوره الفنیه فی مثل القرانی؛ دارالهادی، بیروت، چ اول، ۱۴۱۲ق.
۱۵. غزالی، محمد، جواهر القرآن، به کوشش سید حسین خدیو، بنیاد علوم اسلامی، چ دوم، ۱۳۶۰.
۱۶. فخرالدین رازی، ابوعبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، دار احیاء التراث العربی - بیروت، چ سوم، ۱۴۲۰ق.
۱۷. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، انتشارات هجرت - قم، چ دوم، ۱۴۱۰ق.
۱۸. فضل الله، محمد حسین، تفسیر من وحی القرآن، دار الملائک للطباعة و النشر، بیروت، چ دوم، ۱۴۱۹ق.
۱۹. فیض کاشانی، ملا محسن، تفسیر الصافی، انتشارات الصدر - تهران، چ دوم، ۱۴۱۵ق.
۲۰. قاسمی، حمید محمد، تمثیلاً قرآن، اسوه، چ اول، ۱۳۸۲ش.
۲۱. قرائتی، محسن، تفسیر نور، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن - تهران، چ یازدهم، ۱۳۸۳.
۲۲. مدرسی، سید محمد تقی، من هدی القرآن، دار محبب الحسین - تهران، چ اول، ۱۴۱۹ق.
۲۳. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، دار الکتب الإسلامیه / تهران، چ اول، ۱۳۷۴ش.
۲۴. موسوی همدانی، سید محمد باقر، مقدمه‌ای بر ترجمه المیزان، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چ پنجم، ۱۳۷۴.